

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، بهار ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۱، ص ۳۳ - ۶۶

ثغور شامی و عواصم

(تحولات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی از فتوحات تا پایان قرن سوم هجری)

عباس برومند اعلم*

شام از همان سال‌های نخست پس از هجرت، خصوصاً با وعده‌های فتحی که پیامبر ﷺ به مسلمانان داده بود، اهمیت خاصی داشت. ویژگی‌های طبیعی و فرهنگی منطقه و قرار داشتن در همسایگی امپراتوری روم شرقی باعث شده بود که این سرزمین، همواره توجه حکومت‌های مختلف را به خویش معطوف کند. این امر پس از تجزیه قلمرو خلافت اسلامی، سبب درگیری مداوم حکومت‌های محلی و منطقه‌ای شد. از سوی دیگر، مرزهای این منطقه همواره شاهد جنگ‌های مسلمین بر ضد روم و بالعکس (تهاجم بیزانس به قلمرو اسلامی) بود، جعل نام ثغور و پس از آن، عواصم در ادبیات سیاسی مسلمانان از قرن‌های اولیه هجری و تکرار آن در منابع، حاکی از اهمیت بالای این مناطق است.

آنچه در وقوع و شکل‌گیری بسیاری از تحولات منطقه‌ای و جریان‌های فکری و اجتماعی نقش جدی داشته، ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ثغور و عواصم بود، این مناطق به لحاظ بافت قومی و فرهنگی، هویت واحدی نداشتند، بلکه به نوعی «سیالیت» در هویت فرهنگی مبتلا بودند و این میراث برای ساکنان این دیار تا قرون متمادی باقی ماند؛ به طوری که آنها همواره وارث افکار، فرهنگ و تمدن اقوامی از شرق و غرب عالم اسلامی بودند و با ترکیب آن میزبانه‌ها، هویت جدیدی برای خود ساخته بودند.

واژه‌های کلیدی: ثغور، عواصم، شام، فتوحات، جند، غزا.

* دانشجوی دوره دکتری تاریخ اسلام - دانشگاه تهران.

مقدمه

سوریه نام سرزمینی است که در تاریخ اسلام به همراه کشورهای امروزی لبنان، اردن و فلسطین «شام» نامیده می‌شد و از همان نخستین سال‌های پس از هجرت و با وعده‌های فتوحی که رسول الله ﷺ دربارهٔ این سرزمین به مسلمین داده بود، مورد توجه مسلمانان قرار داشت. زمانی این توجه خاص را بهتر می‌توان درک کرد که یادآور شویم پس از رحلت پیامبر ﷺ نیز اولین برنامه‌ریزی‌ها در خصوص اعزام سپاهیان، برای فتوحات شام و جبهه غربی صورت پذیرفت و نبرد در شرق با کندی و حتی با نگرانی خلفا روبه رو بود.

پس از فتح نیز این سرزمین همواره منطقه‌ای حساس و مهم محسوب می‌شد. ویژگی‌های طبیعی و فرهنگی منطقه و قرار داشتن در همسایگی امپراطوری روم شرقی باعث شده بود که این منطقه همواره توجه حکومت‌های مختلف را به خود جلب کند. این توجه‌ها، به ویژه پس از فروپاشی اقتدار خلافت عباسی و تجزیه قلمرو آن در شرق و غرب، به عرصهٔ چالش و درگیری مداوم میان حکومت‌های مختلف محلی و منطقه‌ای تبدیل شد، از سوی دیگر، مرزهای این منطقه همواره شاهد جنگ‌های مسلمانان بر ضد روم و بالعکس (تهاجم بیزانس به قلمرو اسلامی) بود. از این رو، از ناحیه‌های مرزی شام می‌توان به عنوان مناطق فوق العاده حساس سیاسی و نظامی نام برد، جعل نام «ثغور» و پس از آن، «عواصم» در ادبیات سیاسی جهان اسلام از همان قرن‌های آغازین هجری و تکرار مداوم آن در منابع خود نشانگر اهمیت بالای این مناطق است.

اقلیم شام در همان نخستین سال‌های پس از فتح به شش بخش اصلی تقسیم گردید و با توجه به نظامی بودن منطقه و قرار داشتن در معرض خطر امپراطوری بیزانس، سپاهیان در هر منطقه مستقر بودند و به هر منطقه اصطلاحاً «جند» می‌گفتند. این تقسیم‌بندی شش‌گانه که با اندکی تغییر تا قرن‌ها بعد حفظ گردید، عبارت بود از: قنسرین، حمص، دمشق، اردن،

فلسطین و شراه^۱، از این میان، «جند قنسرین» بعدها (در زمان هارون عباسی) با تغییراتی «عواصم» نامیده شد.

ویژگی دیگر سرحدات شام یا همان «ثغور شام» این بود که هم بری بود و هم بحری؛ به دیگر سخن، ثغور شام با امپراطوری بیزانس هم، مرزهای خشکی داشت و هم مرزهای دریایی؛ سرزمین‌های شمال سوریه از طرسوس در کنار دریای مدیترانه تا ملطیه در شمال منطقه جزیره، خط مرزی ثغور خشکی شام و جزیره را تشکیل می‌داد، و سواحل شام از انطاکیه تا سواحل فلسطین ثغور دریایی شام محسوب می‌شد. بیشتر شهرها و قلاع ثغور و عواصم در اصل قلعه جنگی بوده و بنای آنها مربوط به ملل و اقوام قدیم می‌شد، مسلمانان با تصرف این مناطق، قلعه‌ها را تجدید بنا یا تعمیر کردند.^۲ مرزهای خشکی شام جزء جند قنسرین بود و بعدها در دوره هارون به دلیل توسعه این مناطق، تبدیل به جند مستقلی با عنوان «جند عواصم» شد که شهرهای انطاکیه و همه شهرهای شمالی سوریه تا حدود بیزانس را شامل می‌شد^۳، و مرزهای آبی؛ یعنی سواحل شام از لاذقیه تا طرسوس جزء «جند حمص» محسوب می‌گردید.

در یک بررسی اجمالی به این نتیجه می‌رسیم که تا پیش از قرن پنجم هجری بیشتر درگیری‌ها در مرزهای خشکی ثغور شام جریان داشت و سواحل کمتر محل تاخت و تاز بود، اما از قرن پنجم تا پایان جنگ‌های صلیبی سواحل شام به طور مداوم در معرض حملات مختلف قرار داشت و حتی در دوره‌هایی نیز برای چند دهه، به اشغال قوای صلیبی درآمد.

نغر

نغر و نغره، از دیدگاه ابن منظور عبارت است از: «هر باریکه و راهی در کوه یا در میانه وادی یا یک طریق و تنگه که از آن رفت و آمد می‌کنند... جایی که منتهی به دارالحرب

می‌شود. محل باز و بی‌دفاع شهرها که مورد نگرانی است...، جایی که حد فاصل بلاد مسلمانان و کفار است»^۴ بنابراین یک نظر دیگر: ثغر [در ابتدا] به معنای بندر بوده است، مسلمانان با توسعه این اصطلاح، آن را بر شهرهای خشکی هم مرز با بلاد خصم که لشکر برای جهاد وارد آنجا می‌شد، اطلاق نمودند.^۵ بنابراین، ثغر مناطق مرزی جهان اسلام و جهان کفر بود و شامل شهرهای مستحکمی می‌شد که در حدود سرزمین دشمن قرار داشت و داخل سرزمین‌های اسلامی را از یورش کفار و دشمنان حفظ می‌کرد.

ثغور فراوان است که از آن جمله، ثغور شام و ثغور جزیره است. در این نوشتار به ثغور شامی که در قرون نخستین مرز بین جهان اسلام و امپراطوری بیزانس و در قرون میانی، محل وقوع جنگ‌های صلیبی بوده است، بیشتر توجه شده است.

برخی از شهرهای ثغور شام عبارت از: بانیا، اسکندریه، المصیبه، اذنه، طرسوس، انطاکیه و سواحل و از شهرهای ثغور، جزیره هارونیه و مرعش است.^۶

عواصم

«عواصم» جمع عاصم به معنای مانع و حفاظ است و به لحاظ جغرافیای تاریخی به موانع، حصون و شهرهای حد فاصل حلب تا انطاکیه در ثغور شامی اطلاق می‌شود که بیشتر در مناطق جبال و کوهستانی قرار دارد.^۷

عواصم کارکردهای بسیار مهمی داشتند: یکی این که، محل تجمع نیروهای داوطلب بودند و به هنگام جنگ، با اعزام نیروهای مزبور به ثغور از مرزها پشتیبانی می‌کردند،^۸ این نقش در زمان بازگشت جهادگران از جنگ و خروج آنها از ثغور، به صورت حافظ و محل تجدید قوا و سکونت موقت آنان تبدیل می‌شد. دیگر این که، به هنگام حملات دشمن و عبور آنها از ثغور، مردم مناطق مزبور به این حصون پناه می‌بردند و در آن مجتمع می‌شدند تا خطر

دفع شود^۹ و البته گاهی نیز در اثر محاصره‌های طولانی مدت تسلیم می‌شدند. بر حسب منابع، سابقه تاریخی استفاده از این اصطلاح به دوران هارون عباسی برمی‌گردد؛ بلاذری نقل می‌کند که قنسرین در آغاز جزء حمص بود و پس از آن به انطاکیه و منبج منضم شد. هارون، آن منطقه را مستقلاً یک جند قرار داد و آن را عواصم نامید، چرا که مسلمانان به آن جا پناه می‌بردند و این شهرها و مناطق از مردم، هنگامی که از غزا باز می‌گشتند و از ثغر خارج می‌شدند، حفاظت و ممانعت می‌کرد.^{۱۰}

از این رو، این اصطلاح به تمامی شهرها و دژهای پشتیبان ثغور شام و سواحل اطلاق می‌گردید و به اصطلاح امروزی خطوط پشتیبان خط مقدم جبهه مسلمانان با کفار محسوب می‌شد.

نگاهی به جغرافیای تاریخی ثغور شامی و عواصم

یکی از شهرهای مهم و تاریخی در ثغور شامی و عواصم، «لاذقیه» است. بنای این شهر را به زمان سلوکیان و سلوکوس اول نسبت می‌دهند، در مصادر، هیچ اشاره‌ای به نام قدیم آن نشده است، احتمالاً لاذقیه از یک کلمه یونانی گرفته شده و در سریانی (با لفظی نزدیک به یونانی) به صورت «لاوذیقیا» ضبط گردیده و بعدها با تخفیف، «لاذیقیا» خوانده شده و سرانجام در انتقال به عربی به صورت «لاذقیه» درآمد و ال تعریف نیز بر سر آن آمده است.^{۱۱} لاذقیه، شهر قدیمی بندری و در زمین هموار ساحلی ساخته شده است. یاقوت در معجم البلدان از لاذقیه این چنین گزارش می‌دهد: «شهری است در ساحل دریای شام که از توابع حمص شمرده می‌شد و در فاصله شش فرسخی غرب جبله قرار دارد و اکنون [زمان مؤلف] از توابع حلب محسوب می‌شود.... شهری است قدیمی و رومی که در آن ابنیه قدیمی استواری قرار دارد، و زمین نیکو و هموار و بندری خوب و مستحکم دارد و دو قلعه متصل بر

تپه‌ای مشرف به حومه شهر و دریا بر کرانه غربی آن واقع شده است.^{۱۲} یاقوت در ادامه چنین گزارش می‌دهد: این شهر (لاذقیه) در حدود سال پانصد قمری به هنگام اشغال سواحل شام به تصرف رومی‌ها درآمد، اما اکنون (سال ۶۲۰ق) در دست مسلمانان است.^{۱۳}

ظاهراً لاذقیه هیچ وقت دارای بافت جمعیتی یک دست نبوده و با توجه به جغرافیای خاصی که داشته همواره اقوام و ادیان مختلف در آنجا حضور داشته‌اند؛ البته اهل سنت در این منطقه همواره در اقلیت بوده‌اند، مسیحیان و علویان نیز در لاذقیه ساکن بوده‌اند، و علویان بیشتر در مناطق کوهستانی لاذقیه حضور داشته‌اند.^{۱۴}

در سواحل شام و جبال غربی آن تشیع از قدیم حضور داشته و در منطقه لاذقیه و اطراف آن در سالهای ۲۴۹ تا ۳۴۶ هـ امارت تنوخیان که یک امارت شیعی بود به مدت بیش از یک قرن حکومت کرد که این امر، باعث افزایش تعداد شیعیان در منطقه شد.

«جبله» دیگر شهر مهم ساحلی در سوریه است. نام آن در سربانی بصورت جبلا و در مصادر یونانی به صورت Gabala ضبط شده و تاء انتهایی در عربی، تأنیث نیست بلکه جای‌گزین «الف» شده و معنای آن جبل و صخره یا کوه صخره‌ای است،^{۱۵} البته در این باره نمی‌توان به طور قاطع اظهار نظر کرد. ظاهراً این شهر یک قلعه مستحکم ساحلی از توابع لاذقیه بوده و بعدها به صورت شهر درآمد است.^{۱۶} یاقوت در این باره می‌نویسد: «جبله نام قلعه‌ای مشهور در ساحل شام در توابع حلب و نزدیک لاذقیه است... جبله مدت‌ها در دست مسلمانان بود تا این که قوای روم که قوی شده بودند، شام و منطقه ثغور مسلمین را تصرف کردند و در پی آن در سال ۳۵۷ هـ - یک سال پس از وفات سیف الدوله - جبله را اشغال نمودند. جبله تا سال ۴۷۳ در دست آنان باقی بود در این سال قاضی ابا محمد عبدالله بن منصور بن حسین تنوخی، معروف به ابن ضلیعه که قاضی جبله محسوب می‌شد با کمک قاضی جلال الدین بن عمار امیر طرابلس به جبله حمله برد و با غلبه بر رومی‌های مستقر در آن جا، شعار

مسلمین را برپا کرد... تا این که در ۲۲ ذوالقعدة سال ۵۲۰ هـ مجدداً از دست فخرالملک به دست فرنگی‌ها افتاد. در سال ۵۸۴ هـ صلاح‌الدین ایوبی آن را باز پس گرفت (۱۹ جمادی الآخر) و این شهر تاکنون [زمان مؤلف] بحمدالله در اختیار مسلمانان است.^{۱۷}

«انطاکیه» که بزرگ‌ترین و زیباترین شهر منطقه سواحل شام است، شش سال پس از مرگ اسکندر به دست سومین جانشین او، «آنتیوخوس» ساخته شد. پس از وی سلوکوس، بانی لاذقیه، حلب، رها و افامیه، این شهر را تکمیل کرد؛ این شهر موصوف به نزهت و نیکویی و هوای پاک و آب‌گوارا و کثرت میوه و خیر فراوان است. میان این شهر و حلب که بنا بر نقل یاقوت، یک روز و یک شب با آن فاصله دارد، آباد و عامر است.^{۱۸} ابن بطالان در نامه سال ۴۴۰ هـ خود به هلال صابی، انطاکیه را شهری عظیم می‌خواند که قلعه‌ای با ۳۶۰ برج دارد که چهار هزار پاسدار در آن می‌گردند و نگهبانی می‌دهند، شکل شهر نیم دایره است که قطر آن به کوه و دره ختم می‌شود و بین آن و دریا دو فرسخ راه است.^{۱۹}

«طرسوس» که هم اکنون در خاک ترکیه قرار دارد مهم‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر ثنور است و ساخت آن به هارون عباسی نسبت داده شده است؛ هارون در سال ۱۷۱ هـ که به قصد شام تا مرز پیش رفته بود، هرثمه بن اعین را به جنگ روم فرستاد و دستور داد شهر طرسوس ساخته شود و بنای آن را محکم ساخت و برای آن پنج دروازه و پیرامون آن ۸۷ برج قرار داد.^{۲۰} این شهر بین انطاکیه و حلب قرار دارد و قبر مأمون عباسی در آن است^{۲۱} و همواره محل تجمع جهادگران بوده به طوری که ابن حوقل گزارش می‌دهد که در آن شهر یکصد هزار سوار هست و از اقصی نقاط شرق و غرب اسلامی، داوطلبان جهاد با روم در آنجا حضور داشتند.^{۲۲}

از دیگر شهرهای مهم سواحل شام «انطرطوس» است که امروزه به آن طرطوس می‌گویند؛ شهری است که یاقوت آن را آخرین حد توابع دمشق و آغاز توابع حمص در منطقه

ساحلی برمی‌شمرد.^{۲۳}

«حلب» مشهورترین شهر شمال شام است، این شهر بزرگ، پر برکت و خوش آب و هوا، از جند قنسرین است و در یک سمت خود قلعه‌ای محکم دارد که در آن یک مسجد جامع و دو کنیسه وجود دارد.^{۲۴} دربارهٔ ساخت و نام‌گذاری این شهر روایات گوناگونی وجود دارد؛ ابن بطوطه می‌نویسد که شهر حلب را حلب ابراهیم نامند چه حضرت ابراهیم در این شهر سکونت داشت و او را گوسفندان زیاد بود که شیر آنها را به فقرا و درویشان و مسافران می‌داد و آنان به این امر عادت داشتند؛ برای مطالبه شیر جمع می‌شدند و حلب (شیر دوشیده شده) می‌خواستند و از همان تاریخ نام حلب روی شهر باقی ماند.^{۲۵} یاقوت می‌نویسد که: «گفته می‌شود سلوکوس سیزده سال پس از مرگ اسکندر [در منطقه تحت حاکمیت خود] شهرهای لاذقیه، سلوکیه، افامیه، باروا که همان حلب است و ادسا یا رها را بنیان گذاشت و بنای انطاکیه را که هفت سال پیش از این در زمان انتیوخوس آغاز گشته بود، تکمیل نمود.^{۲۶} البته روایات دیگری نیز وجود دارد؛ این شهر را یونانی‌ها باروا، آشوریها حلوان، مصریها حلب، حثیون حلبا یا حلباس می‌گفتند، این شهر به مدینه الشهباء نیز معروف است، چرا که اگر از نقطه‌ای مشرف بر تمام شهر به آن بنگریم یک پارچه سفید دیده می‌شود.^{۲۷} در معجم البلدان فاصله آن به لحاظ تاریخی چنین گزارش شده است، مسافت حلب تا قنسرین یک روز، تا انطاکیه سه روز، تا لاذقیه سه روز، تا جبله سه روز و تا طرابلس چهار روز است.^{۲۸}

برخی از مورخان این شهر را خارج از عواصم می‌دانند، اما واقعیت آن است که حلب همواره باب غزو و جهاد و محل تجمع سپاهیان و سربازان بوده است، دابق در حومه حلب از زمان معاویه مجمع سپاهیان اسلام در هر نبرد تابستانی (صائفه) بود، که از آن جا عازم ثغور می‌شدند.^{۲۹} نکته جالب‌تر این که در یک بررسی متوجه می‌شویم که در تمام دوران عباسی از سفاح تا معتمد که بغداد مستقیماً والی حلب را تعیین می‌کرد، همواره یک نفر به عنوان والی

مناطق حلب، قنسرین و عواصم منصوب می‌شد.^{۳۰}

شهر مهم دیگری را که باید از آن نام برد «المصیبه» است؛ این شهر در ساحل رود جیحان در منطقه ثغور شام و بین انطاکیه و طرسوس واقع شده و از ثغور مشهور اسلامی است، قلعه‌ای با پنج دروازه دارد و از اماکنی است که مسلمین در آن سکونت گزیدند و همواره جهادگران در آن مقیم بودند.^{۳۱}

«بانیاس» که این نام بر آن متأخر است و جغرافیدانان عرب عموماً اسم آن را به شکل بلنیاس ثبت کرده‌اند و البته ابوالفداء آن را به صورت بلنیاس نقل می‌کند به معنای منطقه شنا و استحمام می‌باشد.^{۳۲} این شهر به لحاظ تاریخی شهری کوچک و حصنی در سواحل دریا و جزء ولایت حمص بوده است.^{۳۳}

اسکندرون که آن نیز هم اکنون در خاک ترکیه است قلعه‌ای بود در کنار مدیترانه و دارای خرما و زراعت و غله بسیار، از آن جا چوب صنوبر به شام، مصر و ثغور حمل می‌شد.^{۳۴} و سرانجام «هارونیه» که در غرب جبل لکام قرار دارد و آن را نیز هارون ساخته و ابن حوقل آن را در قرن چهارم آبادان و با مردمانی چالاک و عیار و مجاهد یافته است.^{۳۵} در مرزهای خشکی ثغور شام دیگر قلاع و شهرهای مهم نظامی عبارت بود از اذنه، مرعش و ملطیه که همگی در تقاطع کوه‌ها یا مدخل گذرگاه‌های کوهستان واقع شده بود، به این شهرها عین زربه، کنیسه، بیاس و نقابلس را نیز باید اضافه کرد، شهر آخری بین انطاکیه و مرعش قرار داشت.^{۳۶} اما گذرگاه‌های توروس که مورد هجوم مسلمانان و مسیحیان قرار داشت، عبارت بود از ابواب قالیقلا که مسلمین از پایگاه طرسوس از آنجا به آسیای صغیر می‌تاختند، این معبر یک معبر تاریخی و کهن است و پیوسته مورد کشمکش دو طرف متخاصم قرار داشت چرا که هر یک از دو طرف با تسلط بر آن می‌توانست مانع یورش طرف دیگر به اراضی ماوراء آن شود، گذرگاه دوم جرمانیکیا بین مرعش و عربسوس بود.^{۳۷}

آخرین منطقه‌ای که به دلیل اهمیت آن باید به جغرافیای تاریخی آن اشاره کرد، «جبال نصیریه» است؛ منطقه‌ای کوهستانی در شمال غرب سوریه که امروز به جبال العلویین مشهور است و البته مورخان اسماء مختلفی را به آن اطلاق کرده‌اند، همچون جبال لاذقیه، جبال نصیریه، منطقه العلویین، جبل الشام، جبل اللکام، جبل السماق، جبل بلاطنس،^{۳۸} جبل اسود و... اما جبل لکام از همه مهم‌تر و معروف‌تر است، سبب این اختلاف این است که جغرافیدانان قدیم در منابع خود دربارهٔ محدودهٔ این کوهستان اختلاف نظر دارند، مقدسی می‌نویسد: «جبل لکام قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین و حاصل‌خیزترین جبال شام است و اکنون [زمان مؤلف] در تصرف [قوم] ارمن است و در ماوراء آن طرسوس و در حاشیهٔ آن انطاکیه قرار دارد»،^{۳۹} ابن عبدالحق بغدادی می‌گوید جبل لکام، کوهستانی است مشرف بر انطاکیه، مصیصه، طرسوس و بلاد ثغور که تا لبنان کشیده شده است.^{۴۰}

اصطخری در اظهار نظر دیگری چنین می‌نویسد: «جبل لکام از داخل بلاد روم آغاز می‌شود و حدود دویست فرسخ ادامه می‌یابد و وارد سرزمین‌های اسلامی می‌شود، از مرعش و هارونیه و عین زربه [می‌گذرد و از این جا] لکام نامیده می‌شود تا به لاذقیه می‌رسد».^{۴۱} ابن حوقل نیز همین نظر را دارد و البته ابی الفداء با بغدادی موافق است و لکام را تا جبال لبنان امتداد می‌دهد.^{۴۲} این سلسله جبال از شرق طرسوس در ترکیه امروزی آغاز و تا جبال لبنان امتداد دارد و هر قسمت از آن به نامی مشهور است و منطقه‌ای که به لحاظ تاریخی به جبل نصیریه معروف و مرکز تجمع فرقه نصیریان بوده است، حد فاصل انطاکیه و اسکندرون در شمال تا جبله و طرسوس در جنوب است و امروزه در نقشه کشور سوریه با عنوان «جبال العلویین» مشخص شده است.

این منطقه از نظر ارتفاع در بیشتر مناطق سوریه متمایز و منحصر به فرد است به طوری که جبال نصیریه را ستون فقرات منطقه نامیده‌اند؛ بالاترین ارتفاع آن در شمال به حدود

۱۵۶۲ فوت می‌رسد و عرض آن نیز بین ۲۵ تا ۳۰ کیلومتر است و طول این سلسله جبال از شمال به جنوب حدود ۱۳۰ کیلومتر است و از کوه‌های مهم آن قدموس، الشعره و الکلبیه است، دامنه‌های جبال نصیریه به سمت غرب و به سوی دریا به تدریج کم ارتفاع می‌شود، اما از جهت مشرق یک شیب عمودی دارد، به خصوص در زمین هموار جنگلی که نهر العاصی در آن جاری است، به یک دیوار بلند شبیه است، هیچ راهی از میانه آن نمی‌گذرد جز راه حماه - مصیاف - بانیاس در جنوب و نیز راه‌هایی در اطراف آن، مانند مسیر حلب - جسر الثغور - لاذقیه در شمال و جاده حمص - تل کلخ - طرابلس در جنوب، در این جبال، دره‌ها و شکاف‌های بزرگ و عمیق یافت می‌شود و با توجه به بلندی و صعب‌العبور بودن، قلاع مستحکم تاریخی در آن برای تسلط بر راه‌های انتقال به دریا یا بالعکس ساخته شده بود، مانند قلعه صهیون در نزدیکی حفه، قلعه مرقب نزدیک بانیاس و برج صافیتا و قلعه الحصن در نزدیکی تل کلخ که به حصن الاکراد معروف است.^{۴۳} جالب است که مسعودی نیز در قرن چهارم قمری در گزارشی از ارتفاع این جبال و قله‌های آن می‌نویسد: «قله آن از چشمان کسانی که در دریا سوار مرکب هستند پنهان است و دیده نمی‌شود».^{۴۴} اما از جهت آب و هوایی، جبال نصیریه در زمستان برودت شدیدی دارد و در تابستان معتدل است و بارندگی فراوان زمستان بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر به مدت شش ماه ادامه دارد و این به معنای آن است که زراعت، علاوه بر خاک حاصل‌خیز آن، در دامنه‌های غربی با آب باران انجام می‌شود.^{۴۵}

مهمترین تحولات تاریخی - نظامی ثغور و عواصم از آغاز فتوحات تا پایان قرن سوم هجری شام به دلیل موقعیت جغرافیایی خود در طول تاریخ همواره عهده‌دار نقش پل تمدنی میان سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا بوده است، اگر ایران، یونان و به دنبال آن روم و مصر را

نمایندگان تمدنی سه قاره مزبور بدانیم، شام همواره محل دیدار، تعامل و چالش این سه تمدن بزرگ با یکدیگر بوده است، بسیاری از سامیان، آریاییان، ترکان، آشوریان، فنیقی‌ها، حیثی‌ها، رومی‌ها، یونانی‌ها و اعراب در این سرزمین زیسته‌اند و آثاری از خود به جای گذاشته‌اند. البته این بدان معنا نیست که شام خود دارای تمدن‌های اصیل منطقه‌ای نبوده است؛ تمدن فنیقی که اتفاقاً زادگاه آن سواحل شام بوده، جزء تمدن‌های بسیار قدیمی تاریخ بشر در چند هزار سال قبل از میلاد مسیح است که ممتازترین تمدن ساحلی دنیای باستان به شمار می‌رود، حلب در شمال شام که چنان که گفته شد برخی روایات، تاریخ آن را به زمان حضرت ابراهیم برمی‌گردانند، از سی قرن قبل از میلاد تمدن‌های مختلفی، چون حثیون، آشوریها، مصریها، یونانیها و رومیها را به خود دیده است،^{۴۶} اما به یک نکته باید اذعان کرد و آن این که بقایای همه این تمدن‌ها به تدریج در عرب ذوب شده‌اند و با گذشت زمان، سوریه به یک سرزمین بیشتر عربی تبدیل گردید.

سال‌ها قبل از پیروزی مسلمانان در قرن هفتم میلادی، اعراب در شام حضور داشتند. نفوذ اعراب از صحرا به داخل اراضی سرسبز این منطقه روندی مستمر داشت، آنان گاهی در قالب تشکل‌های بزرگ قبیله‌ای نیز وارد این سرزمین می‌شدند. هنگامی که حکومت‌های نیرومند بر سر کار بودند، این قبایل در حواشی سرزمین‌های آباد باقی می‌ماندند، اما در زمان آشوب که فرمانروایان مرکز، قدرت اداره کشور را نداشتند، رؤسای قبایل وارد قلمرو آنان می‌شدند.^{۴۷}

بنابراین تاریخ عرب در سوریه را تا چهار هزار سال می‌توان به عقب برد، زیرا پیوند سوریه به عرب به دلیل پیوستگی خاک و هجرت قبایل برای جست و جوی زندگی بهتر، ریشه‌دار است، خصوصاً اعراب یمانی که در جنوب شام زیاد بوده‌اند.^{۴۸} این حضور گاه به حدی پررنگ بوده که شام پیش از اسلام شاهد چند دولت عربی کوچک در نواحی خود بوده است،

دولت‌های نبطیان، تدمر و غسانی که از دولت‌های تجاری کوچک محسوب می‌شدند، از این دسته‌اند. برخی منابع «قضاعه» را اولین گروه از اعرابی که به شام آمدند می‌شناسند که بعدها تنوخ نام گرفتند، چرا که در شام اقامت گزیدند و تنوخ یعنی اقامت گزیدگان در یک مکان.^{۴۹} واقعیت آن است که امپراطوری بیزانس می‌کوشید ضمن ارتباط با اعراب، سیاست واحدی را پیروی کند و آن منقاد کردن و از در تفاهم و دوستی در آمدن با گروه‌هایی از قبایل بادیه نشین و اتکا به آنها بود، تا از این رهگذر دیگر قبایلی را که در نواحی دورتر می‌زیستند و با رومیان دشمن بودند به هراس افکند و یا با آنها تسویه حساب کند.^{۵۰} بر مبنای همین سیاست، آنان از نخستین ملوک عرب شام؛ یعنی تنوخیان حمایت کردند.^{۵۱}

از آنجا که امواج مهاجرت قبایل به شام همچنان ادامه داشت، به زودی قبیله حاکم تضعیف شده و جای خود را به قبیله رقیب می‌داد، این اتفاق، زمانی درباره تنوخیان رخ داد که قبیله بنی سلیح خود را به سرزمین‌های روم شرقی رساندند و بر تنوخ غلبه کردند، به ویژه آن که سلیحیان نخستین قبیله عربی بودند که رسماً مسیحیت را نیز پذیرفتند^{۵۲} و این برانگیزه امپراطوری در حمایت از آنان می‌افزود. اما چیزی نگذشت که غسانیان، همین معامله را با سلیحیان نمودند؛ غسانیان، سلیحیان را از سوریه بیرون راندند و خود برتری یافته و فرمانروای آن سرزمین شدند. حکمرانی آنان تا زمان فتوحات اسلامی که سرآغاز فصل جدیدی از مهاجرت اعراب بود، ادامه داشت.

در کنار اینها نباید حضور قبایل متعدد بدوی که به طور پراکنده در بادیه الشام و مرزهای جزیره و شام حضور داشتند فراموش کرد، وقتی از اعراب شام در قبل از اسلام سخن می‌گوییم، همه این مجموعه‌ها قابل توجه است. پس، این نتیجه‌گیری درست است که حضور گسترده اعراب در شام پیروزی مسلمانان را آسان کرد؛ وابستگی قومی اعراب از جمله علل تسهیل موفقیت سریع مسلمانان بود، نمونه بارز آن قبیله طی است که قبل از اسلام در شام

مرکزی ساکن شده بود و دامنه گسترش این قبیله آن قدر وسیع بود که مؤلفان سریانی عنوان طایی را مترادف عرب به کار می‌بردند.^{۵۳} به هنگام فتح حلب نیز مسلمانان با گروهی از اعراب تنوخی که در حوالی حلب ساکن بودند، برخورد کرده‌اند و بلاذری این مطلب را گزارش می‌کند.^{۵۴} علاوه بر این، مورخان اهالی لاذقیه را از قبایل یمنی، سلیح، زبید، همدان و یحطب و اهالی جبله را از بنی همدان و نیز اقوامی از قیس و ایاد می‌دانند، علاوه بر مختلط بودن اهالی بانیاس، اهالی طرطوس نیز قومی از کنده، بنی کلاب و بنی کلب هستند.^{۵۵}

شام بسیار سریع‌تر از آن چه انتظارش می‌رفت تسلیم مسلمانان شد و به قلمرو اسلامی پیوست، مورخان بزرگی، چون بلاذری، واقدی و ابن اعثم گزارش‌های گوناگون و جامعی از فتوحات شام، از جمله مناطق شمالی و ساحلی آن که اهمیت بیشتری دارد، ارائه کرده‌اند. فتوحات سواحل و مناطق شمالی شام پس از فتح حمص آغاز شد؛ سپاهیان مسلمان پس از فتح و استقرار در حمص و نیز فتح منطقه بسیار مهم و نظامی «قنسرین» عازم مناطق ساحلی و نیز شمالی شام شدند: «پس از فتح حمص، ابوعبیده، عباد بن صامت انصاری را بر حمص گماشت و او خود عازم لاذقیه شد، اهل آن به جنگ برخاستند، این شهر دروازه عظیمی داشت که به آسانی باز نمی‌شد، وقتی سپاه مسلمانان سختی کار را دیدند از شهر دور شده و گودال‌هایی حفر کردند که در هر یک از آنها یک سوار می‌توانست پنهان شود، مسلمانان تلاش فراوانی کردند تا این که از این امر فارغ شدند، آن‌گاه وانمود کردند که به سوی حمص عقب نشینی می‌نمایند و شب هنگام به سوی اردوگاه و حفره‌ها بازگشتند، اهل لاذقیه که عقب‌نشینی را دیدند گمان کردند که مسلمین رفته‌اند لذا صبح هنگام دروازه‌ها را گشودند و رفت و آمد را آغاز نمودند که ناگهان مسلمین حمله را آغاز کرده و شهر را به صورت عنوه گشودند و عباد پس از ورود به حصن، بر فراز آن رفت و تکبیر گفت».^{۵۶}

قابل توجه است که لاذقیه جزء معدود شهرهای شام بود که مقاومت کرد و به صلح گشوده

نشد، اما ابو عبیده پس از فتح قنسرین عازم حلب شد، اهالی حلب متحصن شدند، ابو عبیده بر دروازه شهر فرود آمد و مردم را به مصالحه بر جان و مال و کنیسه‌ها و منازلشان و نیز حصنی که در آن هستند دعوت کرد، آنان پذیرفتند و صلح کردند، ظاهراً جماعتی از اهالی حلب که به انطاکیه گریخته بودند، پس از مصالحه به حلب بازگشتند.^{۵۷}

اما آخرین مرکز مهم و کلان شهر شمالی شام که هنوز باقی مانده بود انطاکیه بود، ابو عبیده از حلب عازم انطاکیه شد و در دو فرسخی انطاکیه با سپاه دشمن رو به رو شد، سپاه مزبور شکست خورد و به انطاکیه گریخت و اهالی نیز متحصن شدند، سپاه ابو عبیده کل شهر و همه دروازه‌های آن را محاصره کرد، پس از مدتی، مصالحه به این صورت پذیرفته شد که هر کس می‌خواهد شهر را ترک کند و هر که می‌خواهد بماند و جزیه دهد.^{۵۸}

پس از ترک سپاه مسلمین، اهالی انطاکیه صلح را نقض کردند و این بار ابو عبیده، عیاض بن غنم را برای فتح مجدد فرستاد که وی با فتح دوباره شهر، صلح را با همان شرایط منعقد کرد.^{۵۹} انطاکیه نیز جزء معدود شهرهای شام بود که دوبار فتح شد، گفته شده که انطاکیه در نزد عمر و عثمان بسیار مهم و خطیر بود، از این رو عمر پس از فتح آن طی نامه‌ای به ابو عبیده نوشت که گروهی از مسلمانان را به عنوان مرابط در انطاکیه سکونت دهد و از عطاء به آنان دریغ نکند، پس از ولایت معاویه بر شام نیز این سفارش‌ها هم از سوی عمر و هم از سوی عثمان تکرار گردید.^{۶۰}

اما عباد که با فتح لاذقیه عملاً مأمور فتح سواحل شده بود، کل سواحل از جمله دو شهر مهم دیگر آن؛ یعنی جبله و انطرطوس را فتح کرد و در واقع ابو عبیده فتح این شهرها را به وسیله عباد بن صامت بدست آورد، اما کار به اینجا ختم نشد؛ در خصوص سواحل پس از فتح، استحکام شهرها و حصون، کاری بسیار خطیرتر از فتح بود تا هم سواحل و هم کل شام را از سقوط حفظ کند، این وظیفه به معاویه واگذار شد، وی ابتدا جبله را که حصنی در دست

رومیان بود و به هنگام فتح خالی از سکنه شده بود و تنها جماعتی راهب در آن باقی مانده بودند، به صورت شهری مستحکم درآورد و حصن دیگری نیز برای آن ساخت، وی اطراف و استحکامات انطرطوس را نیز سامان داد و مشابه این کارها را برای مرقیه و بلنیاس نیز انجام داد تا اوضاع سواحل تثبیت گردید.^{۶۱}

بدین ترتیب، شام از دست امپراطوری بیزانس خارج و به قلمرو اسلامی پیوست، منابع، صحنه خروج و وداع هرقل، امپراطور روم را با اشتیاق نقل کرده‌اند که صرف نظر از صحت و سقم آن، حکایت از تثبیت کل شام برای مسلمین دارد، مسعودی و بلاذری هر دو با اندک اختلافی روایت می‌کنند که هرقل، امپراطور روم پس از پیروزی‌های سپاه مسلمانان، هنگامی که از شام خارج می‌شد، بر فراز جبل لکام، که مشرف بر شام است قرار گرفت و گفت: سلام بر تو باد ای سوریه! وداع می‌کنم با تو؛ وداعی که بازگشتی در آن نیست!^{۶۲}

با فتح انطاکیه و حوالی آن، سرحدات قلمرو مسلمین تقریباً به نقاطی رسید که در همه قرن‌های بعدی به منطقه ثغور شامی معروف بود ظاهراً منطقه ثغور در زمان فتوحات اسلامی خالی از سکنه شده بود و اهالی آن، این مناطق را تخلیه کرده و گریخته بودند و جز گروهی از جراجمه که در «جبل لکام» ساکن بودند کسی در آنجا نمانده بود، از این رو، امرا، جماعتی از قبایل مختلف را به آن مناطق انتقال داده و ساکن نمودند.^{۶۳} جراجمه اهالی شهری به نام جرجومه بودند که شهری کوهستانی در جبل لکام بود و در زمان تسلط رومی‌ها از ملحقات انطاکیه محسوب می‌شد و پس از فتح دوم انطاکیه که حبیب بن مسلمه فهری والی انطاکیه شد به غزای جرجومه رفت، اما اهالی آن نجنگیدند و درخواست صلح کردند، اما شرایط صلح آنها بسیار ویژه بود به این صورت که جزیه ندهند و در عوض یاور مسلمانان باشند و در جبل لکام عیون و تأمین کننده اسلحه مسلمین در جنگ‌هایشان باشند و هر کس از تاجران و غیر آن که وارد شهر آنها می‌شود نیز مشمول شرایط این صلح باشد،^{۶۴} پذیرش این شرایط از

سوی مسلمانان حاکی از جایگاه بسیار حساس این شهر و اشراف جبل لکام بر ثغور است که مسلمانان را به پذیرش این شرایط بی‌نظیر در میان صلح‌های دوران فتوحات ترغیب می‌کند. خالی از سکنه بودن مناطق ثغور به سرزمین‌های بین انطاکیه و طرسوس نیز سرایت یافت، در سال ۲۵ هـ هنگامی که معاویه عازم جنگ با عموریه شد، همهٔ حصون بین انطاکیه و طرسوس را خالی از سکنه یافت، وی پس از آن که جماعتی از اهالی شام، جزیره و قنسرین را در آنجا مستقر کرد، به جنگ ادامه داد. دو سال بعد، یزید بن حرعبسی نیز در غزوه تابستانی خود مأمور همین کار شد.^{۶۵} بنابراین، مهاجرت‌های مکرر به ثغور و سواحل و تغییر بافت قومی این مناطق در دوران فتوحات اسلامی، امری درست و مورد تأیید منابع می‌باشد.

پس از فتح حلب به دست لشکر اسلام به ترتیب حبیب بن مسلمه، عیاض بن غنم، سعید بن عامر و عمیر بن سعید بن عبید انصاری استانداری آن جا را عهده‌دار شدند و پس از این دوران حکومت اموی‌ها بر حلب آغاز گردید.^{۶۶}

اولین کار معاویه در شمال شام، جدا کردن قنسرین از حمص و انتقال آن به مرکزیت حلب بود و والیان این ولایت در حلب تابع دمشق محسوب می‌شدند،^{۶۷} این روند تا پایان دوران اموی ادامه داشت. معاویه که در دوران خلافت خلیفه دوم صرفاً مأمور استحکام سواحل شده بود، سرانجام در دوران خلیفه سوم موفق شد، تا مجوز جنگ‌های دریایی را بگیرد و در نخستین گام قبرس را فتح کرد. وی هم‌چنین نیروهای مسلح دائمی و آماده در سواحل برای دفاع مستقر کرد و با گرفتن اجازه اقطاع از خلیفه برای ساکنان سواحل، مردم را به سکونت در سواحل تشویق می‌کرد.^{۶۸} وی بعدها در زمان حکومت خود در سال ۴۲ هـ، جماعتی از «ایرانیان» و نیز اهالی بعلبک و حمص را به انطاکیه منتقل نمود.^{۶۹}

مناطق شمالی شام و سواحل در دوران اموی تقریباً تثبیت شده بود و جز ناآرامی‌های اوایل دوران عبدالملک در این مناطق جنگ‌ها و تنش‌ها مقطعی بوده است که از آن میان،

می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

در زمان عبدالملک مروان خبر رسید که امپراطور روم به قصد تصرف شام وارد المصیصه شده است.^{۷۰} مدتی بعد عبدالملک، فرزندش عبدالله را به صائفه‌ای در همان منطقه فرستاد وی با عبور از مرز انطاکیه به مصیصه رفت و پس از بازسازی حصن آن، برای نخستین بار سپاهیان مسلمان را در آن جا اسکان داد.^{۷۱} اما اهالی جرجومه مطلقاً با مسلمانان هم‌دل نبودند و هر از چند گاهی تمایل به روم شده و با آنان مکاتبه و همکاری می‌کردند، از جمله در ناآرامی‌های اوایل حکومت عبدالملک با سپاه روم همراه شدند و به لبنان حمله کردند و عبدالملک که درگیر قیام عبدالله بن زبیر بود، مجبور به صلح و پرداخت خراج شد تا زمانی که اوضاع خود را سر و سامان داد، آن گاه به جنگ آن‌ها رفت، و بیشتر جراحمه گریختند و به جبل لکام و شهر خود بازگشتند، با این حال، آنان در تمام دوران عبدالملک به روستاهای اطراف انطاکیه تاخت و تاز می‌کردند و به هنگام حرکت سپاهیان صوائف بر گروه‌های برجامانده از آنها می‌تاختند و آنها را غارت می‌کردند.^{۷۲} در سال ۸۹ هـ برای آخرین بار، جراحمه به همراه سپاهسانی از روم که از اسکندرون آمده بودند سر به شورش برداشتند، ولید بن عبدالملک نیز مسلمه بن عبدالملک را با سپاهی به سوی آنها فرستاد و وی بر آنها چیره شد، آنان تحت شرایطی، نظیر آن که مجبور به ترک نصرانیت نشوند و مانند مسلمین لباس بپوشند... تسلیم شدند، اما این بار مسلمه شهر آنان را ویران کرد و آنها را در مناطقی، چون جبل الحوار و سنح اللولون اسکان داد و برخی نیز به حمص رفتند.^{۷۳}

در زمان سلیمان بن عبدالملک در حدود سال ۹۷ هـ، رومیان ظاهراً برای نخستین بار پس از فتوح، به شهر لاذقیه حمله کردند و پس از غارت، آن جا را به آتش کشیدند، سلیمان نیز عمر بن هبیره فزاری را به جنگ دریایی آنها فرستاد.^{۷۴} مشابه این اتفاق در یک صدمین سال هجری برای لاذقیه تکرار شد؛ این بار جمعی از اهالی نیز به اسارت برده شدند و عمر بن

عبدالعزیز فرمان بازسازی دوباره شهر و مستحکم نمودن حصن را صادر کرد و برای اسرای مسلمین نیز فدیة داد و آنها را آزاد کرد.^{۷۵}

در زمان هشام بن عبدالملک، ثعور شامی شاهد یک سلسله اقدامات عمرانی و استحکامی بود، از جمله وی مسیری مواصلاتی بین انطاکیه و المصیصه احداث نمود و چندین حصن جدید، مانند حصن بغراس، حصن موره و حصن بوقا در نزدیکی انطاکیه تأسیس کرد.^{۷۶} شکست آخرین خلیفه اموی در نبرد زاب و سقوط دستگاه اموی نیز با مناطق شمال شام مرتبط است. مروان بن محمد که در نبرد زاب شکست خورده بود به سوی قنسرین گریخت، اما در آن جا دو قبیله طی و تنوخ به وی هجوم بردند و مؤخر لشکرش را غارت کردند، چرا که مروان در دوران حکومتش به آنها تعصب می‌ورزید و با جفا بر آنان، گروهی را به قتل رسانده بود. پس از فرار مروان، عبدالله بن علی عباسی که در تعقیب وی بود به منبج رسید و اهالی حلب، ابن امیه تغلیبی را به قصد بیعت نزد وی فرستادند، عبدالله، برادرش عبدالصمد را با او فرستاد و اهالی حلب و قنسرین از او تبعیت کردند،^{۷۷} به این ترتیب مردم این مناطق به سرعت انتقال خلافت را پذیرفتند.

با روی کار آمدن خلافت عباسی و انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد عملاً شام به ویژه مناطق ثعور شامی و سواحل از سیطره مستقیم خلافت خارج و به مناطق پیرامون تبدیل شد، به همین دلیل، از این پس نه تنها به تدریج بر شدت حملات روم، خصوصاً در برخی مناطق افزوده شد، بلکه درگیری‌های داخلی قدرت‌طلبان و فرماندهان نظامی و نیز درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی نیز در سطح منطقه ساری و جاری گشت به طوری که حدود یک قرن بعد، نخستین امارت‌های نیمه مستقل در مناطق مختلف شام و به ویژه شمال آن تشکیل شد.

جنگ قدرت در شمال شام اندکی پس از مرگ نخستین خلیفه آغاز شد، پس از مرگ

سفاح، عبدالله بن علی که در منطقه حلب بود ادعای خلافت کرد، اما منصور، ابو مسلم خراسانی را به جنگ وی فرستاد، ابو مسلم پس از شکست او، زفر بن عاصم بن عبدالله بن یزید هلالی را والی حلب کرد، اما ابو مسلم در مسیر بازگشت کشته شد و منصور، صالح بن علی بن عبدالله را بر مناطق حلب، حمص و قنسرین حکومت داد، وی تا سال ۱۵۲ هـ بر حلب حکومت کرد و در این سال مرد، از مهمترین حوادث دوران امارات او ظهور فرقه راوندیه در حلب در سال ۱۴۱ هـ بود^{۷۸} که درباره منصور غلو می‌کردند و داعیه الوهیت او را داشتند. پس از مرگ وی، منصور، موسی بن سلیمان خراسانی را استاندار حلب نمود و او تا زمان مرگ منصور در سال ۱۵۸ هـ والی حلب بود.^{۷۹} ناگفته نماند که در زمان امارت صالح بن علی بر حلب یک بار روم در سال ۱۴۰ هـ به مصیصه حمله کرد به طوری که اهالی آن، شهر را تخلیه کردند، اما صالح، جبرئیل بن یحیی بجلی را به منطقه اعزام کرد، وی شهر را دوباره ساخت و مردم را در آن سکونت داد.^{۸۰}

منصور در زمان خود به ساختن دژها در سواحل و شهرهای آن منطقه پرداخت و بلاد آن را آباد و مستحکم ساخت و مهدی کارهای منصور را در سواحل تکمیل کرد،^{۸۱} وی نیز به ثغور شام و سواحل اهتمام داشت به طوری که خود در سال ۱۶۵ هـ برای بازدید از آن مناطق از بغداد خارج شد وی ابتدا تا مرز پیش رفت سپس از آن جا در مسیر سواحل به بیت المقدس رفته مدتی در آنجا بود و آن گاه عازم قنسرین شد، در قنسرین تنوخیان برای ادای احترام نزد مهدی آمده و خود را دایمان او نامیدند، اما مهدی به دلیل نصرانی بودنشان با آنان به تندی برخورد کرد.^{۸۲} در زمان وی، حلب شاهد چندین والی بود، مانند علی بن سلیمان، عبدالملک بن صالح بن علی و موسی بن عیسی،^{۸۳} توجه هارون به مناطق شمالی سوریه و سواحل به گونه‌ای بود که فرزندش قاسم را به شمال سوریه اعزام کرد تا در آنجا مستقر شود و وی تا زمان خلافت امین که برادر را عزل نمود در منطقه مزبور حضور داشت،^{۸۴} هارون هم چنین در

سواحل اقدام بر تقسیم اموال و تقویت بنیه اقتصادی منطقه نمود و به این ترتیب بر اقتدار سواحل افزود، به گونه‌ای که رومیان به اضطراب افتاده از تهاجم به سواحل مستأصل شدند،^{۸۵} درگیری‌های بین امین و مأمون موقتاً توجه به این مناطق را کم کرد به طوری که نصر بن سیار بن شبت از قبیله بنی عقیل در مناطق شمال حلب به طرفداری از امین علیه مأمون قیام کرد، قیام او به قدری جدی بود که فضل بن سهل که مأمور سرکوب او شده بود موفق نشد و سرانجام عبدالله بن طاهر او را شکست داد،^{۸۶} پس از آن، مأمون فرزندش عباس را مأمور فرمانداری حلب و اداره شمال شام نمود، و او تا زمان معتصم، که به اتهام براندازی دستگیر و خلع شد، بر سر کار بود.^{۸۷}

در زمان معتصم سپاه روم از راه دریا به انطاکیه حمله‌ور شد و سواحل آن را غارت کرد، ابو سعید محمد بن یوسف مروزی نیز از سوی بغداد مأمور اصلاح و بازسازی منطقه شد، وی حصنی را در ساحل انطاکیه ساخت.^{۸۸}

اما اقدام متوکل در سواحل بسیار مهم بود؛ وی در تمام سواحل، کشتی‌های نظامی مجهز با جنگ‌جویان آماده مستقر نمود^{۸۹} و بدین ترتیب تحولی در نیروهای دریایی سواحل ایجاد کرد.

اما از آن پس به دلیل فساد و نابسامانی در دستگاه خلافت عباسی و کاهش قدرت محسوس بنی‌عباس افراد مختلف در گوشه کنار سر به عصیان برمی‌داشتند و حتی استانداران دست به استقلال طلبی زدند، بافت قومی و اجتماعی شام به ویژه در مناطق شمالی و شمال غربی نیز کاملاً مستعد شورش و طغیان بود به طوری که با هر علم مخالفی، همراهی می‌کردند، از این پس، شام وارد دورانی شد که می‌توان از آن به «ملوک الطوائفی ناپایدار» نام برد، مناطق مختلف این سرزمین دائماً میان صاحبان قدرت و شورشیان دست به دست می‌شد و روم نیز به تدریج بر دامنه تهاجمات خود می‌افزود و اولین بار اندیشه بازگشت به شام

را به مرحله عمل رساند.

نخستین آشوب جدی که به شکل‌گیری یک امارت محلی در سواحل منجر شد مربوط به دوران مستعین است؛ در سال ۲۴۹هـ، یوسف بن ابراهیم تنوخی، معروف به «فصیح» شورش کرد و گروهی از تنوخیان گرد او جمع شدند، وی به قنسرین رفت و در آن جا متحصن شد و پس از جنگ و گریز فراوان با سپاهیان خلیفه، سرانجام ابوالساج اسروشنی که به تازگی به امارت قنسرین رسیده بود او را عفو کرد. وی پس از آن، ابتدا به اداره امور راه‌های منطقه و حفاظت از آنها و اندکی بعد به امارت لاذقیه و نواحی آن منصوب شد؛^{۹۰} این سرآغاز قدرت‌گیری آل تنوخ در لاذقیه است که شکل‌گیری دولت محلی تنوخیان در لاذقیه را در پی داشت.

کمتر از پانزده سال بعد، احمد بن طولون، فرماندار مصر سر به شورش برداشت و با شکست سیما طویل، فرماندار حلب، کل شام را ضمیمه قلمرو خود نمود و غلام خود، لؤلؤ را به فرمانداری حلب منصوب کرد، اما لؤلؤ بر ضد امیر خود دست به عصیان زد و پس از بازگشت ابن طولون به سوی حلب، پا به فرار گذاشت. عبدالله بن فتح در سال ۲۷۰هـ به فرمانداری حلب رسید. پس از مرگ احمد، فرزندش خماریه راه او را ادامه داد، وی هم‌چنان با خلیفه درگیر بود و در نبرد «ثنیه العقاب» دمشق، سپاه خلیفه را به فرماندهی محمد بن ابی ساج، معروف به افشین شکست داد، اما پس از مرگ معتمد و خلافت معتضد، خماریه با او بیعت کرد و تا زمان خلافت مکتفی، شام در میان فرزندان او دست به دست می‌گشت.^{۹۱} اتفاق بسیار مهمی که در زمان مکتفی در شمال شام رخ داد، شورش قرامطه بود که با حضور اهالی حلب، آنان به سختی شکست خوردند.^{۹۲}

در سال ۲۹۸هـ، نیروی دریایی روم حمله سختی به سواحل شام نمود به طوری که رومیان موفق شدند پس از یک جنگ طولانی «حصن القبه» از حصون مهم سواحل را تصرف

نمایند، آنان لاذقیه را گشودند و بسیاری از اهالی آن را به اسارت بردند.^{۹۳} اما مجدداً تنوخیان یا فرزندان «قصیص» سابق الذکر دوباره بر شهر مسلط شدند. در سال ۳۱۹ هـ طریف بن عبدالله سبکری - که از غلامان مونس در دستگاه خلافت بغداد بود - به لاذقیه حمله کرده و پس از محاصره بنی قصیص در دژهایشان، جنگ شدیدی در گرفت که در نهایت با امان خواهی و تسلیم بنی قصیص جنگ پایان یافت و آنان اکرام شدند.^{۹۴} مسعودی نیز خبر از غزای طعج بن شیبب اخشیدی در «طرسوس» در سال ۳۳۲ می‌دهد.^{۹۵}

بدین ترتیب، شام و به ویژه ثغور و سواحل تا روی کار آمدن قدرت مسلط حمدانیان در آشفتنگی به سر می‌برد.

ویژگی‌های فرهنگی، قومی و اجتماعی ثغور و عواصم

شام موقعیت ممتاز و بسیار مهمی دارد و به همین سبب از دیرباز در گذرگاه اقوام و ملت‌ها بوده و هجرت‌های بشری بین آسیای صغیر، مصر، عراق و جزیره از آن گذشته است و لذا بسیاری از اقوام قدیم و جدید در آن نفوذ کرده‌اند و کم و بیش آثاری در ساختار انسانی و میراث تمدنی آن بر جای نهاده‌اند که تأثیر عرب‌ها قوی‌تر از همه بوده است.

شام و سرحدات آن یا همان ثغور و عواصم از همان سال‌های نخست پس از فتوحات، مجسم‌کننده مراحل مختلف مبارزه میان دولت بیزانس و مسلمانان بود و هر وجب از سرزمین‌های آسیای صغیر و سواحل شام، شاهد نبردی سنگین و خونین از طرفین بر سر تسلط بر آنها بوده است. این مسأله توجه ویژه دستگاه‌های حکومتی را می‌طلبید به این معنا که باید در ثغور و عواصم و به ویژه نقاط سوق الجیشی شام سپاهیان دائمی مستقر و قلاع نظامی ساخته می‌شد، بنابراین، جذب مسلمین به این مناطق امری ضروری بود و برای این جذب باید مسلمین هم به لحاظ روحی و معنوی و هم به لحاظ مادی اقناع می‌شدند، نقل احادیث مکرر و متعدد به نقل از رسول الله ﷺ درباره فضیلت اهالی شام و جهادگران در ثغور -

صرف نظر از صحت یا عدم صحت آن - و نیز اصرار مورخان برای ذکر حضور صحابه در تمام نبردهای مرزی در قرن اول هجری، آشکارا بر تلاش در جهت اقناع معنوی و تشویق مسلمین به حضور و نبرد در ثغور و عواصم دلالت دارد.

حدیث ذیل از رسول الله ﷺ تنها یک نمونه از دهها حدیثی است که منابع مختلف نقل کرده‌اند؛ آن حضرت فرمود: «پس از من شام برای امت من گشوده خواهد شد، پس اهل شام تا آن سوی منطقه جزیره، مردان و زنان و کودکان و بندگانشان جهادگرند، هر کس قسمتی از سواحل آن را فتح کند و در اختیار بگیرد در حال جهاد است».^{۹۶}

در کنار این، تقسیم اقطاع که درآمدی وسوسه‌انگیز برای اقامتی دائم بود و نیز شرح و توصیف غنایم نبردها، بسیاری را برای اقامت در ثغور و عواصم مشتاق می‌کرد. این توجه اقتصادی خاص از همان نخستین سال‌های پس از فتوحات اسلامی آغاز شد، بلاذری نقل می‌کند که عثمان، خلیفه سوم به معاویه، حاکم شام دستور داد تا لشکریان را در شهرهای ساحلی سازمان‌دهی کند و زمین‌ها و خانه‌هایی را که صاحبانشان آنها را تخلیه کرده بودند، به این نظامیان ببخشد. وی می‌افزاید که پس از آن، مردم از هر سو روانه مناطق ساحلی شدند.^{۹۷}

بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که مهم‌ترین ویژگی و نماد ثغور و عواصم، جهاد و جنگ بوده است، اما این نماد علاوه بر این که خود یک پدیده مؤثر در ساختار فرهنگی و اجتماعی این مناطق است، پی‌آمدهایی نیز دارد که هر یک در تغییر ویژگی‌ها و بافت فرهنگی و اجتماعی این مناطق، تأثیر قابل ملاحظه‌ای می‌گذارد، برخی از پی‌آمدهای آن عبارتند از زیان‌های مالی و جانی وحشت‌انگیز و مستمر، ویران شدن شهرها و نابودی تمدن‌های محلی و منطقه‌ای، از بین رفتن زراعت و صنایع و آواره و بی‌خانمان شدن هزاران نفر از اهالی این مناطق و مهاجرت به دیگر نقاط و به ویژه کوهستان‌ها و مناطق دور از دسترس در جست و جوی یک زندگی آرام.

در کنار این مسائل، نوع دیگری از مهاجرت (عکس این مهاجرت) نیز وجود داشت و آن هجرت مداوم جنگ‌جویان و داوطلبان از نقاط مختلف جهان اسلام به ثغور و عواصم بود، اینان از خراسان، ماوراءالنهر، سراسر ایران، عراق، یمن، حجاز و... می‌آمدند و هر کدام با خود سنت‌ها، آداب و رسوم و فرهنگ خویش را نیز منتقل می‌کردند، آنها برای یک سفر چند روزه نیامده بودند بلکه آمده بودند تا سال‌ها و شاید برای همه عمر در این مناطق زندگی کنند، پس رسوخ فرهنگ و آداب و رسومشان در موطن جدید، امری طبیعی بود، در باره این حضور و مهاجرت مستمر نمونه‌های تاریخی و گزارش‌های فراوان در منابع وجود دارد که از آن جمله است؛ «اذنه» که شهری تاریخی از منطقه ثغور است که در سال ۱۴۱ یا ۱۴۲ هـ. در نزدیکی المصیصه ساخته شده، سپاهیان «خراسانی» به امر صالح بن علی بن عبدالله بن عباس در آن اردو زدند. در سال ۱۹۰ یا ۱۹۳ ابوسلیم فرج الخادم اذنه را تجدید بنا کرد و با مأمور کردن رجال خراسانی، امور را به آنها سپرد.^{۹۸} حسین بن قحطبه طایی در سال ۱۶۲ هـ. با سپاهی از اهالی خراسان، موصل و شام و نیز نیروهای کمکی از یمن و داوطلبان عراق و حجاز... به جنگ سپاه روم رفت،^{۹۹} در سال ۱۷۱ هـ. به هارون خبر رسید که رومیان در اندیشه رفتن به طرسوس و استقرار در آن جا هستند، لذا وی هرثمه بن اعین را به منطقه اعزام کرد، نخستین گروه سپاهیان اعزامی، سه هزار نفر از اهل خراسان و دومین گروه، دو هزار نفر از اهالی مصیصه و انطاکیه بودند.^{۱۰۰}

در زمان سیف الدوله لشکری از اهالی خراسان برای جهاد روم آمده و با سیف الدوله متحد شدند و به قصد تصرف امپراطوری بیزانس حرکت کردند، اما به دلیل شدت قحطی و نیز شیوع وبا، در حلب، ثغور، مصیصه و طرسوس پراکنده شدند.^{۱۰۱}

بدین ترتیب ثغور و عواصم به لحاظ بافت قومی و فرهنگی دارای یک هویت خود بنیاد و واحد نبودند، بلکه مبتلا به نوعی «سیالیت» در هویت فرهنگی خود بودند؛ به دیگر سخن، ثغور و عواصم به نمادی از «جهان وطنی» هویت اسلامی تبدیل شده بود و طبعاً این میراث،

برای ساکنان این منطقه در قرون متمادی باقی ماند؛ به طوری که اهالی این سرزمین‌ها همواره وارث افکار، فرهنگ و تمدن اقوامی از شرق و غرب عالم اسلامی بودند و با ترکیب این ممیزه‌ها هویت جدیدی ساخته بودند. به ویژه اگر این نکته بسیار مهم را متذکر شویم که این وضعیت منحصر به ثغور اسلامی نبود و مناطق مرزی امپراطوری بیزانس نیز همین تنوع قومی و فرهنگی را داشت و هنگامی که با برچیدن مرزها، دو طرف مرز به یک منطقه واحد تبدیل می‌شد، میراث فرهنگی باقی مانده، ملغمه عجیبی از هویت‌های متفاوت و متعارض بود که در سراسر بلاد اسلامی نظیری نداشت. تصور این که در یک منطقه محدود جغرافیایی، اقوام متعددی، چون اعراب، مسیحیان مستعرب، سقلاییان، فارسیان (با اقوام گوناگون خود)، ترکان، کردها، نیالقه،^{۱۰۲} ارمنی‌ها و... حضور دارند، بسی دشوار است، اما این واقعیت ثغور و عواصم و بازتاب هویت فرهنگی و تمدنی آن بود.

علاوه بر اینها، جنگ، آبستن آمیزش فرهنگی و تجاری نیز بود، در جریان این جنگ‌ها، خصوصاً در مراحل آرامش و صلح، تبادلات فرهنگی - تمدنی، بارور و پرثمر بود؛ در فصل زمستان که جنگ متوقف می‌گردید و رزمندگان در حال استراحت و آماده‌سازی خویش برای حملات بهاره بودند، تجارت و روابط فرهنگی شکوفا می‌شد؛ تجارت اغلب اوقات راه خود را می‌یافت و حتی از میان بیم و هراس جنگ نیز مسیر خود را می‌گشود؛ تاجران و طالبان سود و درآمد با چاره‌اندیشی‌های گوناگون، کالاهای خود را به شرق و غرب می‌رساندند، نیاز بیزانس به حریر و سایر کالاهای سوریه دائمی بود و از دست دادن حاکمیت سوریه این نیاز را منتفی نمی‌کرد، بلکه از راه تجارت می‌بایست بر این کالاها دست می‌یافتند، به هر حال، علی‌رغم دشمنی میان دولت اسلامی و دولت بیزانس، تاجران به رفت و آمد عادی خود، خصوصاً در ایام صلح ادامه می‌دادند.^{۱۰۳} از سوی دیگر، ولایات بیزانس که به وسیله اعراب فتح شد، ارتباط محکمی با تمدن هلنی یونان داشت و مراکزی، چون انطاکیه، اسکندریه و غزه با کتابخانه‌ها، مدارس، آثار علمی و هنری‌اش به قلمرو اسلامی پیوست، از این رو، جنگ طبعاً

نمی‌توانست مانع دائمی و جدی برای تبادلات علمی و فرهنگی باشد.^{۱۰۴}

نکته آخری که باید دربارهٔ مختصات فرهنگی و اجتماعی ثغور و عواصم به آن اشاره شود، تنوع مذهبی و فرقه‌ای این سرزمین است، شام با تمدن چند هزار ساله خود، مرکز انواع ادیان و فرق قدیمی بوده است که تفکرات صابئی، حران، گنوسی و عرفانی در سراسر شمال و شرق و نیز مانویت نمونه‌ای از آنهاست در کنار این فرقه‌ها، مسیحیت بیش از چهار قرن، سراسر شام را تحت سیطره خود داشت و تفکرات مسیحی با اشکال گوناگون خود بیش از همه در شام نمود یافت و این، خود ویژگی دیگری برای این سرزمین است؛ آیین‌های یعقوبی، ارتدوکس، نسطوری، ملکانی، مارونی و... همگی شاخه‌های مختلف مسیحیت در شام هستند. علاوه بر این فرقه‌های پیش از اسلام، در دوران اسلامی نیز آشوب زدگی و وقوع جنگ در این منطقه، باعث حضور فرقه‌های مختلف در شام می‌شد؛ در کنار اهل سنت، شیعیان در پرتو حکومت‌هایی، چون حمدانیان و بنی مرداس در شام، رشد چشمگیری داشتند، جنبش پرخطر قرامطه نیز از مدت‌ها پیش، بلکه از نخستین روزهای حیات خود با شام مأنوس بود و همواره در میان قبایل بدوی آن، یارانی معتقد به افکار افراطی خود می‌یافت. اسماعیلیه نیز چه آن‌گاه که از سوی خلافت فاطمی مصر ترویج می‌شد و چه آن‌گاه که هدف اعزام دعوات اسماعیلی رهبر الموت بود، همواره در شام حضور داشت؛ این حضور به حدی جدی بود که «سلمیه» رسماً مرکز حضور آنها معرفی می‌شود و نیز منابع، «جبل السماق» را که در نزدیکی حلب قرار دارد و شهرها، روستاها و قلاع زیادی را شامل می‌شود به عنوان مسکن اسماعیلیه معرفی می‌نمایند.^{۱۰۵} متصوفه نیز با طریقت‌های مختلف خود، رباط‌های ثغور و عواصم را منطقه‌ای بکر برای ترویج تفکرات خود و جذب پیرو یافت و بنابراین، همواره در این مناطق اردو می‌زد. این گزارش موجز از شرایط فرهنگی، قومی و دینی ثغور و عواصم را باید به خاطر سپرد تا بتوانیم تحلیل صحیحی از نشو و نمای هر جریان فکری یا قومی که مولد و موطن آنان، این سرزمین‌ها بوده است، ارائه نماییم.

پی نوشتها

١. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (دمشق، وزارة الثقافة، ١٩٨٠) ص ١٤١.
٢. فیصل سامر، دولت حمدانیان، علیرضا ذکاوتی (قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ١٣٨٠)، ص ٢٦٦.
٣. همان، ص ٢٦٤.
٤. ابن منظور، لسان العرب (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٥ق)، ذیل ماده ثغر.
٥. همان.
٦. یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان (بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا)، ج ٢، ص ١٢.
٧. همان، ج ٣، ص ٣٦٠؛ ابن عبدالحق بغدادی، مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه والبقاع (بیروت، دار الجیل، ١٤١٢ق) ج ٢، ص ٩٦٩.
٨. فیصل سامر، پیشین، ص ٢٦٤.
٩. یاقوت بن عبدالله حموی، ج ٣، ص ٣٦١.
١٠. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان (بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٣٤٠ق)، ص ٨٤.
١١. عبدالله الحلو، تحقیقات تاریخی لغویه فی الاسماء الجغرافیه السوریه (بیروت، بیسان للنشر، ١٩٩٩م)، ص ٤٨٩.
١٢. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ٤، ص ١٦٩.

۱۳. همان، ص ۱۷۰.
۱۴. محمد امین غالب الطویل، *تاریخ العلویین* (بیروت، دار الاندلس، بی تا)، ص ۳۲۷.
۱۵. عبدالله الحلو، پیشین، ص ۱۸۷.
۱۶. ابن عبدالحق بغدادی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۲.
۱۷. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱.
۱۸. همان، ج ۱، ص ۲۱۳.
۱۹. همان، ص ۲۱۴.
۲۰. علی بن حسین مسعودی، *التنبيه والاشراف* (بیروت، دارو مكتبة الهلال، ۱۴۲۱ق)، ص ۷۷-۱۷۶.
۲۱. ابن عبدالحق بغدادی، پیشین، ج ۲، ص ۸۸۳.
۲۲. فیصل سامر، پیشین، ص ۲۶۸.
۲۳. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲۴. ابن عبدالحق بغدادی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۷.
۲۵. عبدالله ناصری طاهری، *بعلبک شهر آفتاب و حلب شهر ستارگان* (تهران، سروش، ۱۳۶۶ق)، ص ۷۷-۷۶.
۲۶. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۷.
۲۷. عبدالله ناصری طاهری، پیشین، ص ۷۷.
۲۸. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۸.
۲۹. کمال الدین عمر بن ابی جراده، *بغیة الطلب فی تاریخ حلب*، ترجمه سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸)، ج ۱، ص ۴۷.
۳۰. ابن العدیم حلبی، *زبدة الحلب من تاریخ حلب* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق)، ص ۳۱-۴۶.
۳۱. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ۴، ص ۲۷۹؛ ابن عبدالحق بغدادی، پیشین، ج ۳

- ص ١٢٨٠.
٣٢. عبدالله الحلو، پیشین، ص ١٠٢ - ١٠٣.
٣٣. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ١، ص ٣٨٦.
٣٤. فیصل سامر، پیشین، ص ٢٨٦.
٣٥. همان.
٣٦. همان، ص ٢٦٤ - ٢٦٥.
٣٧. همان، ص ٢٦٦ - ٢٦٧.
٣٨. هاشم عثمان، *العلویون بین الاسطورة والحقیقة* (بیروت، مؤسسه الاعلمی، ١٤٠٥ق)، ص ٣٩ - ٤٠.
٣٩. محمد بن احمد مقدسی، پیشین، ص ١٧٣.
٤٠. ابن عبدالحق بغدادی، پیشین، ج ٣، ص ١٢٠٧.
٤١. هاشم عثمان، پیشین، ص ٣٥. به نقل از الافالیم اصطخری.
٤٢. عبدالله الحلو، پیشین، ص ١٨٦.
٤٣. تقی شرف الدین، *النصیریہ*، دراسه تحلیلیه (بیروت، بی تا، ١٩٨٣م)، ص ١٠ - ١٢.
٤٤. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر* (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٢ق)، ج ١، ص ٦٤.
٤٥. تقی شرف الدین، پیشین، ص ١٢.
٤٦. عبدالله ناصر طاهری، پیشین، ص ٧٦.
٤٧. نجلا ابو عزالدین، *تحقیقی جدید در تاریخ، مذهب و جامعه دروزیان*، ترجمه احمد غایبی (تهران، آستان قدس رضوی، ١٣٧٢ش)، ص ١٩.
٤٨. فیصل سامر، پیشین، ص ٢١٦.
٤٩. هاشم عثمان، *تاریخ الشیعة فی ساحل بلاد الشام الشمالی* (بیروت، مؤسسه الاعلمی، ١٤١٤ق)، ص ٣٦.

۵۰. ن. و. پیگولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا (تهران، پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش)، ص ۱۱۷.
۵۱. همان، ص ۴۱۲.
۵۲. همان.
۵۳. نجلا ابو عزالدین، پیشین، ص ۲۳.
۵۴. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۴۵.
۵۵. هاشم عثمان، تاریخ العلویین وقائع واحداث (بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۸۰ق)، ص ۲۱.
۵۶. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۸۴ - ۸۵.
۵۷. همان، ص ۹۳.
۵۸. همان.
۵۹. همان.
۶۰. همان.
۶۱. همان، ص ۸۵.
۶۲. علی بن حسین مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۱۵۱؛ احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۸۷.
۶۳. احمد اسماعیل علی، تاریخ بلاد الشام (دمشق، دار دمشق، ۱۴۰۴ق)، ص ۱۷۴.
۶۴. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۰۰.
۶۵. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲.
۶۶. عبدالله ناصری طاهری، پیشین، ص ۸۱.
۶۷. ابن العدیم حلبی، پیشین، ص ۲۳.
۶۸. احمد اسماعیل علی، پیشین، ص ۹۲ - ۳۹۱.
۶۹. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۹۳.

۷۰. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، پیشین، ج ۳، ص ۷۲.
۷۱. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۰۳.
۷۲. همان، ص ۱۰۰ - ۱۰۱.
۷۳. همان، ص ۱۰۱.
۷۴. ابن واضح یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، محمد ابراهیم آیتی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸)، ج ۲، ص ۲۵۸.
۷۵. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۸۵.
۷۶. احمد اسماعیل علی، پیشین، ص ۲۰۰.
۷۷. ابن العدیم الحلبي، پیشین، ص ۳۱.
۷۸. عبدالله ناصری طاهری، پیشین، ص ۸۱.
۷۹. همان.
۸۰. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۰۴.
۸۱. همان، ص ۱۰۲.
۸۲. ابن واضح یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۹.
۸۳. عبدالله ناصری طاهری، پیشین، ص ۸۱.
۸۴. همان، ص ۸۲.
۸۵. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۰۲.
۸۶. عبدالله ناصری طاهری، پیشین، ص ۸۲.
۸۷. همان.
۸۸. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۰۴.
۸۹. همان، ص ۱۰۲.
۹۰. ابن واضح یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۹.
۹۱. ابن العدیم حلبي، پیشین، ص ۴۶ - ۵۶.

۹۲. عبدالله ناصری طاهری، پیشین، ص ۸۳.
۹۳. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۴، ۵۱۷.
۹۴. ابن العدیم حلبی، پیشین، ص ۵۹.
۹۵. علی بن حسین مسعودی، پیشین، ج ۴، ص ۴۷۳.
۹۶. کمال الدین عمر بن ابی جراده، پیشین، ج ۱، ص ۴۵ - ۴۶.
۹۷. نجلا ابو عزالدین، پیشین، ص ۲۱۴، به نقل از فتوح البلدان بلاذری.
۹۸. یاقوت بن عبدالله حموی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۲.
۹۹. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۰۵.
۱۰۰. همان، ص ۱۰۶.
۱۰۱. ابن العدیم حلبی، پیشین، ص ۸۳.
۱۰۲. جماعتی از رومیان که در عقاید با دیگر رومیان اختلاف داشتند و لذا اغلب در جنگ‌ها مسلمین را یاری می‌کردند. ر.ک: فیصل سامر، پیشین، ص ۲۶۹.
۱۰۳. همان، ص ۲۸۹ - ۲۹۰.
۱۰۴. همان، ص ۲۹۱.
۱۰۵. ابن عبدالحق بغدادی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۱.

منابع

- ابن منظور، *لسان العرب* (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق).
- ابو عز الدین، نجلا، *تحقیقی جدید در تاریخ، مذهب و جامعه دروزیان*، احمد نمایی (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش).
- ابی جراده، کمال الدین عمر بن، *بغیة الطالب فی تاریخ حلب*، سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸م).
- اسماعیل علی، احمد، *تاریخ بلاد الشام* (دمشق، دار دمشق، ۱۴۰۴ق).

- بغدادى، ابن عبدالحق، *مراصد الاطلاع على اسماء الامكنة والبقاع* (بيروت، دار الجيل، ١٤١٢ق).
- بلاذرى، احمد بن يحيى، *فتوح البلدان* (بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٣ق).
- پيگولوسكايان، ن. و، *اعراب حدود مرزهاى روم شرقى و ايران*، عنايت الله رضا (تهران، پژوهشگاه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ١٣٧٢ش).
- حلبى، ابن العديم، *زبدة الحلب من تاريخ حلب* (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٧ق).
- الحلو، عبدالله، *تحقيقات تاريخيه لغويه فى الاسماء الجغرافيه السوريه* (بيروت، بيسان للنشر، ١٩٩٩م).
- حموى، ياقوت بن عبدالله، *معجم البلدان* (بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا).
- سامر، فيصل، *دولت حمدانيان*، عليرضا ذكاوتى (قم، پژوهشكده حوزه و دانشگاه، ١٣٨٠).
- شرف الدين، تقى، *النصيريه: دراسة تحليليه* (بيروت، بى تا، ١٩٨٣م).
- عثمان، هاشم، *تاريخ الشيعه فى ساحل بلاد الشام الشمالى* (بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤١٤ق).
- عثمان، هاشم، *تاريخ العلويين وقايع واحداث* (بيروت: مؤسسة الأعلمى، ١٣٨٠ق).
- عثمان، هاشم، *العلويون بين الاسطورة والحقيقة* (بيروت، مؤسسة الأعلمى، ١٤٠٥ق).
- غالب الطويل، محمد امين، *تاريخ العلويين* (بيروت، دارالاندلس، بى تا).
- مسعودى، على بن حسين، *التنبيه والاشراف* (بيروت، دارو مكتبة الهلال، ١٤٢١ق).
- مسعودى، على بن حسين، *مروج الذهب ومعادن الجوهر* (بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ق).
- مقدسى، محمد بن احمد، *احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم* (دمشق، وزارة الثقافة، ١٩٨٠م).
- نصرى طاهرى، عبدالله، *بعلبك شهر آفتاب و حلب شهر ستارگان* (تهران، سروش، ١٣٦٦ش).
- يعقوبى، ابن واضح، *تاريخ يعقوبى*، محمد ابراهيم آيتى (تهران، علمى و فرهنگى، ١٣٧٨ش).